



گفت بقالی که توتون کار نیست
تاجر تنباکو و سیگار نیست
هست بقالی در این شهر ای فلان
کاسب صابون و تخم ماکیان
گفت تخم ماکیان خواهی اگر
راه مسجد گیر و از مسجد بخر
گفت مسجد ها بود جای نماز
نی مکان تخم مرغ و تخم غاز
گفت اگر اهل نمازی ای جوان
رو به دانشگاه و در آن جا بخوان
گفت با آن آشنا کی اهل راز
نیست دانشگاه میدان نماز
عرصه علم است و کانون ادب
مهد دانش پرور و دانش طلب
گفت دانشجوی و دانشمند اگر
می شناسی در اوین یاب ای پسر
راه زندان گیر و دانشمند جوی
پیر و بُرنا را اسیر بند جوی

جامعه انتظار بیشتری هم نمی توان داشت.
وقتی قرار است هیچ چیز سر جای خودش
نباشد، طبیعیست که سالن اجرای موسیقی
نیز به سلاخ خانه هنرمندان تبدیل شود.
گفت شخصی در خیابان بهار
روزی آمد پیش مردی دکه دار
اسکناسی داد و گفت ای خوش صفات
بسته ای سیگار می کن التفات
گفت اگر سیگار خواهی ای دلیر
رو به بقالی و از آن جا بگیر

تالار رودکی (که بعد ها وحدت نامیدنش)،
تالاری که قرار بود مکانی برای برگزاری
کنسرت و همایش های فرهنگی و هنری
باشد، این روز ها بازاریش حسابی داغ است
و به مکانی برای تشییع پیکر هنرمندان
تبدیل شده است.
البته در شرایط کنونی انتظار بیشتری نیز
نمی توان داشت.
از کوزه همان برون تراود که در اوست
مسلماً از جریان فکری و فرهنگی حاکم بر

فاجعه فرهنگی

علیرضا جواهری

گفت دانشجو سزایش بند نیست
بند و زندان جای دانشمند نیست
هست زندان جایگاه دزد رذل
نی مکان اهل علم و اهل فضل
گفت اگر دزد و دغل گیری سراغ
در خیابان جستجو کن بی چراغ
...

حیف که نمی دانیم در حال از دست دادن چه بزرگانی در عرصه فرهنگمان هستیم. شاید در هر زمینه فکری از دست دادن یک مَجری خوب ضایعه فرهنگی تلقی نشود و بتوان برای آن جایگزینی یافت ولی صاحبان اندیشه و خرد را چطور؟ آیا آن ها نیز قابل تکرار و جبرانند؟

بزرگانی که در این چند ماه اخیر از دست دادیم جزو سرآمدان فرهنگ و هنر و موسیقی ایران زمینند؛ هنرمندانی که اگر قدر زحمات آنها دانسته شود، می توانند سرمنشاء قرن ها تحول فرهنگی و هنری باشند.

چند روز قبل در مراسم تشییع و خاکسپاری استاد فرزانه فرامرزی پایور، برای هنر و فرهنگ مردم ایران زمین بسیار متأسف شدم. مراسمی سرد و بی روحی بود که به هیچ وجه در شأن و مرتبه والا و جایگاه هنری فرامرزی پایور نبود.

آیا وداع با هنرمندان صاحب اندیشه و تفکر ما باید به این سردی و بی تفاوتی باشد؟ آیا باید فقط شاهد جمع معدودی از اهالی آشنای موسیقی باشیم؟

پس کجا بمانند هنرجویان بی شمار این مکتب؟

در جامعه هنری ما چه می گذرد؟
معلمین موسیقی ما چه کسانی هستند؟ و چه می آموزند؟

هنرجویان موسیقی ما در این ۱۵۰۰ دکان موسیقی تحت عنوان آموزشگاه در حال یادگیری چه مطالبی هستند؟

این همه دکان و نان دانی و دغل بازی

زیر نظر سازمان هایی تحت عنوان نظارت و ارزشیابی و گسترش هنر چه حاصلی داشته است؟

آیا توانسته ایم هنرجویانی مسؤولیت پذیر و آگاه به مقتضیات فرهنگ و هنر سرزمین آباء و اجدادی خود تربیت کنیم؟

آن همه کارشناسان (کارشناس) پشت میز های پر از میوه و شیرینی در خانه موسیقی، گسترش هنر، انجمن موسیقی، خانه هنرمندان و .. به چه کاری مشغولند و حاصل کار آنها چیست و چه خواهد بود؟

آیا اگر از هر یک از این دکان های دونهش موسیقی حتی یک نفر به نمایندگی حضور می یافت، مشکلی پیش می آمد؟

یادمان نرود که در هر یک از این دکان های آموزشی بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ هنرجو وجود دارد. شاید با یک حساب سرانگشتی بتوان تخمین زد که ما حدود ۵۰۰،۰۰۰ هنرجوی موسیقی داشته باشیم، شاید هم بیشتر.

سوالی که پیش می آید این است که این هنرجویان در حال آموزش چه هستند؟ چقدر حس و دغدغه ملی، فرهنگی و هنری در آن ها توسط معلمین شان متبلور می شود؟ آیا تدریس موسیقی فقط درس ۱،۲،۳ و تبدیل شدن ۱۵ به ۱۶ و ۳۹ به ۴۰ است؟ یا معلمین موسیقی ما وظایف دیگری نیز دارند؟

پس می توان تشخیص داد که تا چه حد خانه از پای بست ویران است.

چندی پیش گزارم به سازمان گسترش هنر و جلسه شورای کارشناسی آن ها افتاد، فکر می کنید کارشناسان آن چه کسانی بودند؟

آیا همه این افراد می توانند صلاحیت اظهار نظر در مورد مراجعین را داشته باشند؟

حاصل کارشناسی آنها چه بوده است؟ آنها حتی نتوانسته اند مکتب استادان

بُت ساخته خودشان را هم آنطور که باید و شاید اشاعه دهند و فقط تبدیل به مافیایا و باند های سرطانی شده اند که همه جا حضوری صرفاً فیزیکی و مداخله جویانه داشته و در مورد همه چیز اظهار نظر می کنند.

در مورد استاد فرامرزی پایور همیشه معتقد بوده ام که هر ستور نوازی در چند دهه اخیر خواسته یا ناخواسته مدیون زحمات این هنرمند صاحب اندیشه است. از نوازندگان برجسته این ساز گرفته تا هنرجویان مبتدی. آیا این جمعیت ستور نواز یا دست اندرکار موسیقی نمی توانستند لااقل ارادت خود را در مراسم وداع با چنین استادی نشان دهند؟

با آماری تقریبی حدود ۱۰۰،۰۰۰ تا ۱۵۰،۰۰۰ نفر در کشور جزء هنرجویان ستور هستند و آشنا با این ساز به حساب می آیند و تمامی این دوستان به نحوی مرتبط با آثار استاد پایور هستند، از دستور ستور گرفته تا کتاب هایی مانند ردیف ابتدایی، سی قطعه چهارمضراب و در مراحل بالاتر ردیف چپ کوک.

حال می توان حدس زد از لحاظ فرهنگی در کجا هستیم.

اینان که فعالین فرهنگی و هنری ما هستند چنینند، حال از مردم عادی چه انتظاری می توان داشت؟

آیا بهتر نیست فاجعه فرهنگی در ایران را ابتدا در درون خود بجوییم؟

چون که گل رفت و گلستان شد خراب
بوی گل را از که جوییم از گلاب

مطمناً این نام بزرگ در آینده نزدیک به دکان نان آور بسیاری تبدیل خواهد شد، ولی به امید روزی هستیم که این بزرگان و نام آوران در شأن و جایگاه واقعی شان توسط اشاعه دهندگانی صادق به سرچشمه های بلوغ و تبلور فرهنگی و هنری برای نسل های آینده تبدیل شوند.